

تأثیر تحولات نهادی دوره پهلوی دوم بر روحيات و خلییات ایرانیان^۱

دکتر ابراهیم یزدی

۱- در تیرماه ۱۳۲۰ ارتش آلمان به خاک شوروی حمله کرد، و جنگ جهانی دوم آغاز شد. دولت ایران با توجه به روابطی که در سال‌های آخر حکومت پهلوی اول با آلمان هیتلری پیدا کرده بود، بیطرفی خود را در جنگ اعلام نمود. در حالی که دولت شوروی سابق از موضع ایران تشکر کرد، متفقین از دولت ایران اخراج کلیه آلمانی‌های مقیم ایران را درخواست کردند. با وجود این در سوم شهریورماه ۱۳۲۰ نیروهای شوروی و انگلیس، بدون اطلاع قبلی، از شمال و غرب و جنوب وارد کشورمان شدند.

رضاشاه که هنوز وخامت و جدی بودن اوضاع را درک نکرده بود، با فراخوان هیئت‌وزیران دستور مقاومت در برابر تهاجم ارتش خارجی را صادر کرد. هم‌چنین دولت ایران با ارسال تلگرافی به روزولت، رییس جمهور وقت آمریکا، به این تهاجم و تجاوز اعتراض کرد.

اما این تمهیدات کاری از پیش نبرد؛ به‌جز چند مقاومت پراکنده در جنوب توسط نیروی دریایی و یا در غرب (کرمانشاه) اتفاق دیگری رخ نداد. پس از استعفای منصور، محمدعلی فروغی، به‌نخست‌وزیری منصوب شد. فروغی چندین سال بود که به علت اختلاف با رضاشاه خانه نشین بود. شاه با نخست‌وزیری وی موافق نبود اما به علت فشارهای خارجی او را پذیرفت. فروغی و وزیر جنگ او عملاً ارتش را منحل ساختند.

چند روز بعد، رضاشاه رسماً از سلطنت کناره‌گیری و تهران را به مقصد کرمان ترک کرد. با ابتکار فروغی، محمدرضا پهلوی جانشین پدر شد، و مجلس سیزدهم که انتخاباتش، ماه‌ها قبل از این رویدادها، به‌صورت معمول آن زمان، با دخالت مستقیم دولت انجام گرفته بود، افتتاح شد و دوره جدیدی در تاریخ ایران آغاز شد که ۳۷ سال، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ ادامه یافت.

حکومت ۳۷ ساله پهلوی دوم را می‌توان به دو دوره کاملاً مشخص و متمایز تقسیم کرد.

دوره اول: از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲

دوره دوم: از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷

شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دوره ۱۲ سال اول با دوره ۲۵ سال دوم تفاوت‌های اساسی دارد. برای بررسی وضعیت این دوره و تأثیرات آن در روحيات و خلییات ما ایرانیان، توجه به مقدمه‌ای کوتاه ضروری است.

۱. متن تنقیح شده‌ی سخنان دکتر ابراهیم یزدی، در جلسات هم‌اندیشی بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، جلسه‌ی مورخ ۱۳۸۷/۵/۱۹ (نوشته شده و تکمیل گردیده توسط سخنران محترم)

۲- عصر بیداری ایرانیان با شورش تنباکو آغاز شد و با انقلاب مشروطه به پیروزی‌های نسبی و مقدماتی دست یافت. اما با شروع جنگ جهانی اول و تجاوز نیروهای خارجی به کشورمان فرآیند تغییراتی که آغاز شده بود، دچار اختلال و رکود شد.

انقلاب بلشویک‌ها در روسیه و سقوط دولت تزار به دولت انگلیس فرصت داد تا در غیاب رقیب قدرتمند خود، با یک کودتای نظامی سلطه‌ی استعمار نامرئی را بر ایران تحمیل کند.

استبداد داخلی و سلطه استعمار نامرئی طی دو دهه (از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰) پیامدهای کوتاه و درازمدت نامطلوبی را بر جامعه ایرانی و روند تغییرات مطلوب بر جای گذاشت. استعمار اروپایی در کشورهای جهان سوم آن زمان از اندونزی گرفته تا آفریقا، همه‌جا به‌طور فیزیکی و علنی حضور پیدا کرد. استعمار مرئی، ضمن پیامدهای نامطلوب، تاثیرات مثبتی هم بر فرآیند رشد اجتماعی و سیاسی مردم استعمارزده داشته است. حضور فیزیکی نیروهای خارجی، برای توده‌های مردم کاملاً ملموس بوده است. روشنفکران نیازی نداشتند برای اثبات وابستگی و دست‌نشانده‌گی حکومت به بیگانه تلاش زیادی را صرف نمایند. شاید به همین علت، جنبش‌های ضداستعماری در این کشورها همزمان با ورود استعمار آغاز شدند و رشد سریعی داشتند.

درک و فهم حضور استعمار خارجی توسط قشرهای مختلف مردم استعمارزده، کمک موثری در حفظ هویت ملی و انسجام اخلاقی بوده است.

با کودتای ۱۲۹۹ در واقع استعمار انگلیس به‌طور نامرئی بر کشورمان تسلط پیدا کرد. ایران تنها کشوری است که به‌طور مرئی تحت سلطه‌ی استعمار نبوده است؛ و ارتش‌های استعماری سرزمین ما را اشغال نکردند. ایران شاید تنها کشوری است که تحت سلطه‌ی استعمار نامرئی بوده است، و استعمار نامرئی اثرات سوء بسیار عمیقی در روحیات و خلیات ما بر جای گذاشته است. اینکه چرا حضور و سلطه استعمار در ایران نامرئی بود و نه مرئی، خود قابل بحث و بررسی است؛ در این خصوص، دو نظریه را می‌توان مطرح ساخت: یک نظر این است که دولت انگلیس پی برده بود که هزینه‌ی استعمار نامرئی، برای کشور استعماری، به مراتب کمتر و ارزان‌تر، و به‌گونه‌ای دایمی‌تر از حضور فیزیکی و مرئی است؛ اما نظر دوم این است که استعمار تلاش کرد تا در ایران حضور فیزیکی پیدا کند، در مناطق جنوبی نیرو پیاده کرد، روس‌ها به آذربایجان و خراسان وارد شدند، اما با مقاومت‌های جدی مردمی روبرو شدند و نتوانستند بمانند. واکنش طبیعی مردمی در برابر حضور مستقیم و فیزیکی استعمار را باید به‌مثابه‌ی عنصری بسیار مهم در فرهنگ ملی ما ایرانیان تحلیل کرد. ما ایرانیان، نسبت به سلطه‌ی بیگانه به‌شدت حساس هستیم. عنصر ضداجنبی در فرهنگ ما بسیار قوی است. علت آن شاید این باشد که کشورمان در معرض تهاجم دایمی اقوام و ملت‌های همسایه از شرق و غرب، شمال و جنوب بوده است. این عنصر ضداجنبی - که حاصل تجربه‌ی برخورد با تهاجمات خارجی است - با این آموزه‌ی قرآنی که یهود و نصارا و غیرمسلمان نباید بر سرنوشت مسلمانان سیطره داشته باشند، درهم آمیخته و بر عمق آن افزوده است.

به هر حال فرهنگ استبدادی - که محصول قرن‌ها استبداد سلطنتی در کشورمان است - زمینه‌های مساعدی را برای موفقیت و استمرار استعمار نامرئی فراهم ساخت، و استعمار نامرئی در دوره پهلوی اول برای حفظ قدرت و تثبیت و تداوم پایگاه‌های خود، به گونه‌ای سیستماتیک به تخریب مبانی اخلاقی مردم جامعه پرداخت.

بنابراین در دوره ۲۰ ساله پهلوی اول، از یک طرف تغییرات و تحولات چشم‌گیری در مناسبات قدرت سیاسی در قالب سرکوب ایل‌ها و عشایر و تقویت دولت مرکزی، ایجاد ساختارهای اقتصادی و فرهنگی (مدارس جدید و دانشگاه) صورت گرفت، اما از طرف دیگر در برنامه‌ی دولت - ملت‌سازی پهلوی اول، ملت‌جایی و نقشی نداشت. به طوری که شکاف میان دولت و ملت عمیق‌تر از هر زمان و مناسبات سیاسی بسته‌تر از همیشه شد. تغییرات اجباری در الگوهای رفتاری فردی و اجتماعی، اگرچه موجب پیدایش قشر جدیدی با ویژگی‌های خاص شد، اما به تغییرات بنیادی مفید و موثر در عبور از سنت به مدرنیته نینجامید. بنابراین پهلوی اول، در شرایطی ایران را ترک کرد که بخش قابل ملاحظه‌ای از ساختارها درهم‌شکسته شده بودند، اما هنوز ساختارهای جدید برمبانی اصلی شناخته شده مدرنیته شکل نگرفته بودند. توسعه‌ی مدارس جدید و تأسیس دانشگاه تهران، و تغییرات اعمال شده در قلمرو فرهنگ موجب ایجاد شکاف‌های نسلی شده بود. نسل جوان و رشد یافته در فضای سیاسی - فرهنگی دوران ۲۰ ساله ویژگی‌هایی پیدا کرده بود که نه غربی بود و نه شرقی. نسل جدید و پرورش یافته‌ی این دوران به زبانی سخن می‌گفت که نسل گذشته (پدران‌شان) آن را نمی‌فهمیدند. آنچه برای این نسل مهم بود برای پدران‌شان بی‌دینی و الحاد بود، و آنچه برای پدران مقدس بود، برای اینان فئاتیک، قدیمی و غیرقابل قبول بود.

پهلوی دوم در چنین شرایطی حکومت خود را آغاز کرد. جنگ جهانی دوم هنوز ادامه داشت؛ نیروهای متفقین ایران را اشغال کرده بودند. در دوره پهلوی اول، سیاست‌های سرکوب سیاسی و اجتماعی از یک طرف، و تمایلات رضاشاه به آلمان هیتلری در سال‌های آخر حکومت‌اش، در مناسبات سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰، در دوره ۱۲ ساله تاثیر گذار بوده است.

متفقین به مناسبت جنگ، وارد ایران شده بودند و از ایران به‌عنوان یک پل ارتباطی مطمئن برای ارسال تجهیزات نظامی و مواد غذایی به جبهه شوروی استفاده کردند. آنان برای حفظ آرامش پشت جبهه و کاهش واکنش‌های تند مردم نسبت به حکومت پهلوی، فضای سیاسی و اجتماعی جامعه را باز کردند. احزاب سیاسی، اعم از چپ و راست، ملی، اسلامی و کمونیست تأسیس شدند و شروع به فعالیت کردند. در این فضا بود که مطبوعات آزاد، آزادی اجتماعات سیاسی، فعالیت اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های دانشجویی، بازار و اصناف تحمل شد. علاوه بر این به سبب تمایلات مثبتی که مردم ایران در سال‌های آخر حکومت پهلوی اول به آلمان پیدا کرده بودند، فعالیت‌های ضدفاشیسم - به‌خصوص توسط حزب توده - شدت یافت. در فضای آزاد سیاسی به‌وجود آمده، میدان برای تضارب آراء و عقاید آماده شد. رویدادهای این دوره تأثیرات بسیار مثبتی بر رفتارهای ما داشته است.

استبداد علی‌الاطلاق بر نفی ارزش انسان تکیه دارد. حاصل استمرار حکومت استبدادی، شکل‌گیری عقده حقارت، یا خود کم‌بینی در میان مردم است. استبداد، آزادی و کرامت انسان را نفی می‌کند؛ در استمرار استبداد مردم نیز کم‌کم باورشان می‌شود که کسی نیستند و ارزشی ندارند.

در آغاز این دوره ۱۲ ساله، این عقده‌ی خود کم‌بینی در تفکرات سیاسی، تحت عنوان «موازنه مثبت» منعکس است. هم حزب توده و هم احزاب راست طرفدار انگلیس از سیاست موازنه مثبت حمایت می‌کردند. بدون تردید مقاصد سیاسی هر دو طرف در طرح سیاست موازنه مثبت نقش داشته است. اما استدلالی که هواداران این نظریه به کار می‌برده‌اند، حایز اهمیت است. توجیه آنان این بوده که ملت ایران نمی‌تواند نفت جنوب را ملی و اداره کند. در مخالفت با تز «موازنه منفی» دکتر مصدق نه تنها بر عقده‌ی خود کم‌بینی تکیه می‌شد، بلکه در مبارزه با سیطره انگلیس نیز استدلال مشابهی مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ و گفته و تبلیغ می‌شد که مبارزه ملت ایران با یک قدرت خارجی نظیر انگلیس، بدون حمایت یک دولت و قدرت دیگر میسر نیست، و چون جنبش ملی به رهبری دکتر مصدق، در مبارزه علیه انگلیس به قدرت روسیه متکی نیست پس حتماً به آمریکا وابسته است.

مجدداً تکرار می‌کنم در این استدلال، صرف‌نظر از مقاصد سیاسی، از زمینه‌های روانی موجود در جامعه‌ی استبدادزده سوءاستفاده و بهره‌برداری سیاسی می‌شده است. فضای سیاسی باز و آزاد در دوره ۱۲ ساله، انتخابات نسبتاً آزادی که موجب انتخاب یک اقلیت فعال، در مجلس چهاردهم و سپس شانزدهم شد، و جنبش ملی - که نهایتاً به ملی‌شدن صنعت نفت و خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس از منابع و تاسیسات نفتی ایران منتهی گردید - این عقده‌ی حقارت را ترمیم کرد؛ خودباوری و احساس غرور ملی از پیامدهای آن تحولات است.

اگرچه رسوبات فرهنگ استبدادی، به‌صورت عدم تحمل آراء و عقاید مخالف موجب شد که در مواردی از ابزارهای خشونت در برخورد با دگراندیشان استفاده شود (نظیر ترور کسروی، یا درگیری‌های خیابانی) اما تضارب آراء و عقاید و گسترش آگاهی‌های سیاسی از پیامدهای آن دوره است. اعمال تحریم‌ها علیه ایران به دنبال ملی‌شدن نفت و خلع‌ید، موجب طرح سیاست اقتصاد بدون نفت توسط دکتر مصدق شد. این سیاست با همکاری مردم با موفقیت روبرو شد. برای اولین و آخرین بار تجارت خارجی ایران به نفع صادرات تغییر پیدا کرد. شکاف میان ملت و دولت به پایین‌ترین سطح خود رسید. اگرچه دوره ۲۸ ماهه حکومت دکتر مصدق بسیار کوتاه بود، اما تجربه‌ی گرانبهایی بود که بر خلیات و روحیات ما ایرانیان اثرات بسیار مثبتی برجای گذاشت. امید به آینده، غرور و افتخار و احساس تعلق اجتماعی از آن جمله است. در نظام‌های استبدادی، تعلق اجتماعی یا وجود ندارد و یا بسیار ضعیف است، اما در یک حکومت ملی، احساس تعلق ملی زنده و فعال می‌شود.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که دوره ۱۲ ساله، دوره‌ای استثنایی در تاریخ تحولات کشور محسوب می‌شود. دوره‌ای که از شورش تنباکو و انقلاب مشروطه تا پایان حکومت پهلوی اول، و سپس از ۱۳۳۲

به بعد، و تاثیراتی که بر رفتارهای ایرانیان داشته است، بی سابقه بوده است. شاید فضای سیاسی آزاد دوسال اول بعد از پیروزی انقلاب را بتوان با آن دوره مقایسه نمود- وضعی که متأسفانه ادامه پیدا نکرد. در دوره ۱۲ ساله، برخی از احزاب سیاسی در فضای باز سیاسی به وجود آمده، شیوه‌ها و الگوهای رفتاری بسیار نادرست (مانند انگ‌زدن و فحاشی سیاسی) را پایه‌گذاری کردند که با کمال تأسف هم‌چنان فضای سیاسی ایران را آلوده و از خود، متأثر کرده است.

اما دوره دوم حکومت پهلوی دوم که از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ به طول می‌انجامد (یعنی ۲۵ سال) را می‌توان از منظر عملکرد حکومت و تاثیرات آن بر رفتارهای جمعی جامعه به دو دوره زمانی مشخص تقسیم کرد: بخش اول از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ و بخش دوم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و برگشت محمدرضا شاه به حکومت، علاوه بر تاثیرات سیاسی، غرور ملی مردم لطمه خورد. فرآیند توسعه سیاسی و مدنی در آغاز راه و در مرحله جنینی متوقف و خفه شد. همکاری‌های گروهی و حزبی، تضارب آراء و عقاید متوقف شد. یاس و ناامیدی و بی‌تفاوتی، احساس بی‌هویتی و کاهش تعلق اجتماعی فراگیر شد. با وجود این، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تنها در تحقق اهداف کوتاه‌مدت خود، یعنی سقوط دولت ملی، استقرار مجدد استیلای خارجی بر منابع نفتی، تحمیل یک دولت غیرملی و ضدملی موفق بود. اما برخلاف کودتای ۱۲۹۹ در تحقق اهداف بلندمدت (یعنی ازین‌بردن دستاوردهای سیاسی- اجتماعی دوران ۱۲ ساله اول، و به‌خصوص جنبش ملی) ناکام بود. کودتای ۱۲۹۹ در از بین بردن دستاوردهای انقلاب مشروطه موفق بود؛ به طوری که برای نسل بعد از شهریور ۱۳۲۰ انقلاب مشروطه یک تاریخ بود، حوادث مربوط به گذشته، نه چیزی که آن را لمس کند و سنگینی بار تجارب آنرا بر دوش خود حس نماید.

اما کودتای ۲۸ مرداد نتوانست دستاوردهای جنبش ملی را از بین ببرد. در کمتر از دو هفته، بعد از کودتا نهضت مقاومت ملی ایران اعلام موجودیت کرد و در طی سال‌های ۳۲ تا ۳۶ به‌طور مستمر در برابر دولت کودتا ایستاد. هزاران نفر به زندان رفتند، صدها نفر از گروه‌های مختلف به چوبه‌های اعدام بسته شدند. مبارزه ادامه پیدا کرد، وسعت و گستردگی دوران ۱۲ ساله اول را پیدا نکرد، اما در حال مبارزه و مقاومت همچنان ادامه یافت. دولت کودتا نتوانست مقاومت را نابود سازد. دولت کودتا در جلب حمایت و رضایت قشرهای مختلف تا آنجا ناموفق بود که ناظران بین‌المللی از ایران به‌عنوان «ویتنام دوم» بالقوه نام می‌بردند.

در اوایل دهه ۱۳۴۰ به عنوان یک پیش‌نیاز جلوگیری از «ویتنامیزه شدن ایران»، پروژه تحولات سیاسی و اقتصادی در قالب انقلاب سفید شاه مطرح شد.

باز شدن فضای سیاسی- هر چند به‌طور محدود- موجب شکل‌گیری جبهه ملی دوم شد. احزاب ملی با وجود تحمل ضربات سنگین بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تجدید حیات کردند، و در همین راستا نهضت آزادی ایران به وجود آمد.

در مخالفت با انقلاب سفید شاه، روحانیت ایران به معادلات سیاسی وارد شد. تقابل شاه با روحانیت، موجب شد که روحانیت به جنبش ضد استبدادی پیوندد.

با بازداشت سران و فعالان جبهه ملی، نهضت آزادی ایران، فعالان دانشجویی، احزاب سیاسی و سرکوب روحانیت، مبارزات سیاسی وارد فاز جدیدی شد. گرایشات اسلامی در میان مبارزان ضد استبداد توسعه پیدا کرد، بعدها شریعتی و حسینی ارشاد، و سپس سازمان مجاهدین خلق اولیه، این گرایشات را تشدید کردند.

بروز روحیه مبارزه جویی، ایثار، شهادت طلبی، تنزه طلبی، ساده زیستن، مسئولیت پذیری، همکاری های جمعی، احساس تعلق اجتماعی، اعتماد به نفس، و غلبه بر عقده های حقارت و جو غالب، در میان قشرهایی از جامعه - به خصوص جوانان - رشد بی سابقه ای پیدا کرد.

این تغییرات و توجهات، از علل تعیین کننده ی حضور میلیون ها زن و مرد ایرانی در راهپیمایی های سال های ۵۶ و ۵۷ محسوب می شود.

حضور زنان در مبارزات سیاسی از سال ۴۰ تا ۵۷ به خصوص شرکت میلیون ها زن ایرانی در تظاهرات خیابانی سال آخر قبل از پیروزی انقلاب، زنان ایران را از جایگاه سنتی بودن و نشستن در خانه ها، به صحنه اجتماعی بیرون آورد، و آنان را به شدت سیاسی کرد.

سیاسی شدن زنان ایرانی، پیامدها و تاثیرات بی سابقه ای را بر رشد و آگاهی مردمی بر جای گذاشت. افزون بر این، ازدیاد درآمد نفت، گسترش دانشگاه ها، افزایش تعداد دانشجویان در ایران و خارج از کشور، تاثیر تحصیل و حضور هزاران دانشجوی ایرانی در اروپا و آمریکا، نقش آنان در فعالیت ها، چه در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و چه در انجمن های اسلامی دانشجویان، بی تردید تاثیرات بسیار مهمی بر خلیات و رفتارها داشته است. برخی از پیامدهای این تاثیرات را می توان در مقاومت و ایثار و احساس تعلق جمعی مردم در جنگ عراق علیه ایران، بعد از پیروزی، نه فقط در رزمندگان جبهه جنگ، بلکه در حمایت های مردمی پشت جبهه مشاهده کرد.

در مقام جمع بندی بحث باید گفت: دوره ۱۲ ساله حکومت پهلوی دوم، دوره ای استثنایی در تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. دوره ای که بی تردید بالاترین، بیشترین و عمیق ترین تاثیرات را در روحيات و خلیات ما ایرانیان بر جای گذاشته است. این تاثیرات با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بین نرفت، بلکه آرام آرام تقویت شد و در نهایت به پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ انجامید.

شاید به همین علت باشد که جنبش ملی، دکتر مصدق، ملی شدن صنعت نفت برای نسل جوان و جدید امروز ایران، تنها یک حادثه ی تاریخی - که در ۵۰ سال پیش اتفاق افتاده باشد - نیست. نسل جدید تعلق خاطر خود را نسبت به آن با تمام نیرو حس می کند. به طوری که با وجود سیاست های ویژه در ۲۵ سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد و ۳۰ سال بعد از انقلاب اسلامی، امروز دکتر مصدق، هم چنان برای نسل جدید یک رهبر و یک الگو، در راستای آرمان مردم سالاری محسوب می شود.